

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۲۹

(صص ۹۱-۱۰۴)

جایگاه واژه‌های کهن در ذخیره لغوی گویش‌های فلغر

ناصر صبوروف*

چکیده

تحقیق در گویش‌های زبان تاجیکی نشان می‌دهد؛ لغات ادبی کهن در گویش‌های جنوبی زیادتر باقی مانده‌اند. در این جستار، این نظر بیان می‌شود که نقش عناصر لغوی ادبیات کهن در بعضی از گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، از جمله در گویش‌های بالآب رودخانه زرافشان نیز قابل توجه می‌باشد. برای نمونه چند واژه از زبان ادبی دوره کهن از گویش‌های منطقه فلغر را که سبب جدایی گویش‌های مذکور از دیگر گویش‌های زبان تاجیکی گردیده، بررسی می‌کنیم. در فلغر دایره استفاده این واژه‌ها نسبت به واژگان دیگر که از زبان ادبی دوران کهن به میراث مانده‌اند، وسیع‌تر است. در میان واژه‌های کهن ایرانی اصل ترکیب لغوی گویش‌های فلغر عنصرهایی به چشم می‌رسند که جدا از زبان فارسی و گویش‌های آن، با بعضی گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، زبان دری و گویش‌های آن و زبان ادبیات دوره کهن کاربرد رایج دارند. این بررسی نشان می‌دهد که در گویش‌های فلغر همانند گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی، بعضی از عنصرهای لغوی از زبان ادبیات

* پژوهشگر مستقل، تاجیکستان؛ e-mail: nasersf1980@gmail.com

دورهٔ کهن به میراث مانده و از جهت شکل و معنی از معادل دورهٔ کهن آنها پیروی نموده‌اند، بعضی دیگر نیز از لحاظ شکل و معنی تاندازه‌ای دور شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: فلغر، فارسی تاجیکی، گوش فلغر، فارسی کهن

مقدمه

بر اهل تحقیق معلوم است که زبان ادبی تاجیک در طول تاریخ تکامل خود با گوش‌های مردمی و یا گوش‌ها در زمینه‌های آواشناسی و ساخت‌واژه و نحو، نیز در زمینهٔ لغوی مناسبت دائمی داشته است و این مناسبت همچون یکی از مهم‌ترین انواع مناسبت میان این دو گونهٔ یک زبان، اساساً در شکل دادوگرفت واحدهای لغوی صورت گرفته است.

رزاق غفاروف (۱۹۷۵: ۱۱۳)، دانشمند زبان‌شناس تاجیک به همین معنی نوشته است: «یکی از تعامل‌های ردّ و قبول بین زبان ادبی و گوش این است که بسیاری از کلمه‌ها با گذشت روزگار از زبان ادبی خارج شده، ولی در گوش باقی می‌مانند. این گونه کلمه‌ها پس از چند وقت دوباره رنگ عامیانه گرفته، باز پس به زبان ادبی وارد می‌گردند».

همین مناسبت دائمی لغوی میان زبان ادبی و گوش‌ها است که سبب شده امروز بخش مهم ترکیب لغوی گوش‌های زبان تاجیکی را واژه‌هایی تشکیل بدهند که از زبان ادبی دورهٔ کهن به میراث مانده‌اند. جایگاه این گونه واژه‌ها در گوش‌ها یکسان نیست. آنها در بخشی از گوش‌ها بیشتر و در بخش دیگر کمتر دیده می‌شوند. میزان بیش و کمی این گونه واژه‌ها در گفتار مردم این یا آن محل و منطقه به چگونگی تحول گوش‌ها، به سطح دانش گویشوران در دوره‌های گوناگون تاریخی، به درجهٔ تأثیر متقابل زبان ادبی و گوش‌ها در گذشته و امروز و دیگر عوامل اجتماعی ارتباط تنگاتنگ دارد.

با تحقیق در حوزه واژگان گویش‌های زبان تاجیکی، محققان به نتیجه‌ای رسیده‌اند که کلمه‌های زبان ادبی دوره کهن محض در گویش‌های جنوبی زیادتر باقی مانده‌اند. از جمله، پروفیسور غفار جوره‌یف (۲۰۱۷: ۹۹-۱۰۰)، محقق تاجیک، جایگاه این گونه کلمه‌ها را در گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی «سزاوار توجه مخصوص» ارزیابی نموده، و سبب آن را مربوط به حرکت زبان دری به سمت شمال و شرق و تحول آن می‌داند.

ما از نظریه بیشتر باقی ماندن کلمه‌های کهن در گویش‌های جنوبی جانبداری نموده، ضمناً می‌خواهیم ذکر کنیم که نقش عناصر لغوی ادبیات کهن در بعضی از گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، از جمله در لهجه‌های بالآب رودخانه زرافشان قابل توجه می‌باشد. در تأیید این اندیشه، در گویش‌های منطقه فلغر^۱ برای نمونه چند واژه به میراث مانده از زبان ادبی دوره کهن را که سبب تمایز گویش‌های مذکور از دیگر گویش‌های زبان تاجیکی گردیده‌اند، مورد نظر قرار می‌دهیم.^۲

واژه‌های مورد بحث

کَوَت (kavat) به معنی زنبور، زنبور عسل: بی‌آدابی کی، کَوَت ده زبونت گیزید (بی‌آدابی کردی، زنبور از زبانت گزید)؛ شومایون آرو ایگوئیتا، مایون کَوَت (شما آرو (زنبور عسل) می‌گویید، ما کَوَت).

شکل درست واژه مورد نظر، «کَبَت» (kabt) می‌باشد که به سبب ابدال رایج در گویش‌های زبان تاجیکی «کَوَت» تلفظ می‌شود.

۱. فلغر شهرستانی در استان سغد تاجیکستان است که رودخانه زرافشان از آن عبور می‌کند.

۲. بخش عمده شواهد و مثالها برای مقابله با واژه‌های مورد بحث در گویش محلی، از لغت نامه دهخدا استخراج شده‌اند.

واژه مذکور به همین معنی و صورت رایج در لهجه‌های فلغر یعنی «زنبور، زنبور عسل» در اکثر فرهنگ‌های معتبر، از جمله لغت فرس، برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ فارسی عمید، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ فشرده سخن، فرهنگ اشعار رودکی و غیره شرح و تفسیر گردیده است. از جمله، در لغت‌نامه دهخدا (ذیل مدخل) با اشاره به برهان قاطع، فرهنگ آندراج و منابع دیگر، واژه «کبت» (kabt) زنبور عسل، مگس عسل، ذباب عسل، نهل و مَنج انگین شرح داده شده است و شواهدی از رودکی در کلیله و دمنه، و تاریخ بخارا آمده است:

همچنان کبتی که دارد انگین،

چون بماند داستان من بر این.

کبت نادان بوی نیلوفر بیافت،

خوشش آمد، سوی نیلوفر شتافت.

وز بر خوشبوی نیلوفر نشست،

چون گه رفتن فراز آمد نجست.

«و باز بفرمودند تا یکی جوال بزرگ از کبت سرخ پُر کردند و ابروی را در آن جوال کردند، تا بمیرد».

در بعضی از فرهنگ‌ها، از جمله در لغت‌نامه دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ فارسی عمید و فرهنگ اشعار رودکی به ضبط این لغت با کسر ب، یعنی: «کبت» (kebt) اشاره شده است. در لغت‌نامه‌های گویشی زبان تاجیکی، از جمله در فرهنگ محاوره‌ای تاجیکی روسی (راستارگویا و. س، ۱۹۶۳، مسکو)، لغت مختصر گویش‌های بخارا (محمودوف م. و ب. بردی‌یف، ۱۹۸۹، دوشنبه)، فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی (محموداف م.، جوره‌یف غ. و بردی‌یف ب، ۲۰۱۲، دوشنبه)، نمونه‌ی واژه‌نامه‌ی گویشی (۱۹۹۹، دوشنبه) و دیگر مأخذهای گویشی نیز این واژه دیده نشد.

دَبَنکِه (dabankeh) به معنی تَغاره: ده کَلاک بوم دَبَنکِیَه مونده جُمه شویِی کیم که بی خیال دَبَنکِه چَپَه شد (در بالای بام تَغاره را گذاشته جامه شویِی کردیم که ناخواست تَغاره، چَپَه (وارونه) شد)؛ آب دریا به خیالِ دَبَنکِه کی چه، غرق شی؟ (آب دریا (رودخانه) را خیالِ دَبَنکِه کردی چه، غرق شدی؟).

شکل درست واژه مورد نظر، «تَبَنگِه» (tabangeh) می‌باشد که به سبب تحول آوایی رایج در لهجه‌های زبان تاجیکی «گ» به جفت بی واک خود و «ت» به جفت واکدار خود تبدیل شده و صورت «دَبَنکِه» را گرفته است. واژه مذکور به صورت‌های «تَبَنگِه» (tabangeh)، «تَبَنگُو» (tabango)، «تَبَنگُو» (tabangoy) و «تَبَنگ» (tabang) در فرهنگ‌های معتبری چون لغت فُرس، برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ مختصر شاهنامه، فرهنگ اشعار رودکی و غیره به معنی‌های تَغاره، طبق چوبین، کارسان، ظرف غَلَه، طبله نان، سبد، صندوق و تنور نان پزی تفسیر گردیده است. از جمله، مؤلف برهان قاطع (برهان، ۲۰۰۴: ۲۷۰-۲۷۱) گونه «تَبَنگ» (tabang) این واژه را «طبق چوبین بقالان و میوه فروشان»؛ گونه «تَبَنگِه» آن را «طبله نان‌گذاری، تنور نان‌پزی، ظرف غَلَه»؛ و گونه «تَبَنگُو» را «زنبیل و سبد، تَغار، صندوق و کیسه عطاران و سرتراشان» تفسیر نموده و به ضبط «تَبَنگ» و «تَبَنگُو» «تَبَنگ» و «تَبَنگُو» اشاره نموده است.

گونه‌های این واژه را به معنی‌هایی که ذکر شد، ابو عبدالله رودکی، ابوالقاسم فردوسی، سوزنی سمرقندی و دیگران استفاده نموده‌اند:

کان تَبَنگُو، کاندر او دینار بود،

آن ستد زایدِر که ناهوشیار بود (رودکی)

تَبَنگُو پُرزر بر استر نهاد،

بسی چیز دیگر به شهزاده داد (فردوسی)

مَنْت از خلق بهر نان چه برم،

که جهان چون تینگه نان است (سوزنی)

واژه «تینگه» در زبان فارسی کهن در چند شکل و معنی استفاده گردیده است که تنها یک شکل و معنی آن در لهجه‌های فلغر به میراث مانده است. طبق منابع گویشی، واژه مورد نظر در شکل «دَبَنگ» (dabang) در لهجه‌های بخارا به معنی لگن (محمودوف و بردییف، ۱۹۸۹: ۷۶) و در شکل «تَوَنگ» (tavang) در گویش‌های شهرستان چُست و وَنج، به معنی‌های لگن و صندوق، زیر صندوق (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۲۱۰) معمول بوده است.

استیخ (istex) به معنی راست، راست ایستاده: همون فارم باباگی داداگیه آورده همینجه استیخ کردم؛ بیتا همین سوتومه قد دیوال استیخ کنیم مونیم (همان شکل پدری و پدربزرگی را آورده همین جای استیخ کردیم، بیاید همین ستون را کنار دیوار راست بگذاریم).

واژه «استیخ» در شکل‌های «ستِغ» (stegh) و «سیتِخ» (sitex) در فرهنگ‌ها به همین معنی در گویش‌های رایج فلغر، یعنی راست، راست ایستاده، همچنین به معنی‌های سر کوه، قلّه کوه و هر چیزی که بلندی و تیزی دارد آمده است. مثلاً، گونه «ستِغ» این واژه در فرهنگ متوسط دهخدا «چیز راست و راست ایستاده و بلند باشد، همچون ستون و نیزه و امثال آن؛ بلندی کوه، قلّه کوه» و در لغت فرس «هر چه بالا دارد، چون سر کوه، سر نیزه و سر چیزی که تیزی دارد» آمده است. باید خاطر نشان کرد که واژه مورد نظر در گویش‌های فلغر اساساً به معنی راست، راست ایستاده، کاربرد دارد و به معنی‌های سر کوه، قلّه کوه یا هر چیزی که بلندی و تیزی دارد معمول نیست. این واژه در گویش‌های ناحیه به معنی یک سر قدم، و یا زمان کوتاه نیز استفاده می‌شود. به همین معنی در لهجه‌های شهرستان فلغر کلمه «استِخکی» (istexaki) نیز معمول است که از واژه

«استیخ» با پسوند (aki) ساخته شده است: بیچاره ا مکتب می بیاید و استیخ خوراکشه می خورد و مال پایی رفت؛ بید به استیخک این محترج فاتحه خونیم بیم. (بیچاره مدرسه می آید و راست ایستاده غذایش را می خورد و به چرای مال رفت، بیاید سر پا خانه محمد رجب برویم و دعا بخوانیم).

چَخِچ (čaxč) به معنی یک نوع علت گلو: آب خنکه می خوری چَخِچات ورم می کند؛ یگون دُختر روی همون چَخِچاته گری پرتایی نمی شد. (آب سرد بخوری گلویت ورم می کند، نمی شود به نزد پزشک بروی و گلویت را دور اندازی؟) واژه مورد نظر در همین شکل و معنی در گویش‌های ناحیه فلغر معمول و در گونه «چَخَش» (čaxš) در لغت فرس، برهان قاطع، فرهنگ د/ا و چندی از فرهنگ‌های دیگر تفسیر گردیده است.

این واژه در گویش‌های فلغر، اینچنین در ترکیب کلمه «چَخِچین» (čaxčín) به معنی گرفتار ورم گلو در ترکیب‌های «چَخِچ سر گلو (دل) پُر شدن» به معنی غمگین شدن، دل‌تنگ شدن، ضیق شدن و «چَخِچ سر گلو یا چیزی به دل کسی بودن» به معنی باعث گرفتگی خاطر کسی بودن، سبب تنگدلی کسی بودن فراوان استفاده می شود: آپیم ضیق می شد، می گفت که چَخِچ سر گلیم پُر شد؛ آمدن شویی من چَخِچ سر دل این (خواهرم هرگاه دلش می گرفت می گفت چَخِچ سر گلویم پُر شد، آمدن شوهر من چَخِچ سر قلب این می شود، یعنی سبب ملال این می شود).

لازم به ذکر است در گفتار مردم دهات درغ (Dary) و شمتوچ (šamtoč) این واژه به معنی هیزم سفت و سخت، هیزم دشوارشکننده نیز رایج است که این معنی را در هیچ فرهنگی مشاهده ننمودیم. همچنین در گفتار ساکنان ده سنگستان (Sangestān) ترکیب «چَخِچ قریقه» (čaxče GorbaGGe) معمول است که معنی «یک نوع آب‌سبز، قبت سبزرنگ روی آب حوض و

تالاب» می‌دهد و در بعضی از گویش‌های ناحیه آن را «جُم قریقه حجامه قریقه» (jamae GorbaGGe) می‌نامند.

آلغده (alaydeh) به معنی غضب‌ناک، قهرآلود، خشمگین، عصبانی: خوشتومنشونه می‌گون که خونِ تغام طوی رَوَم، می‌گود که نمی‌دونم، کارِ خودت، بد الغده می‌شَن و دست خالی خسته می‌رَن؛ اَقه گپ نزنید، خودم آلغده (به خوشدامن (مادرزن یا مادرشوهر) می‌گویند که خانه دایی ام عروسی است، بروم؟ می‌گوید که نمی‌دانم، تصمیم خودت، آنگاه الغده می‌شوند و با دست خالی برمی‌خیزند و می‌روند، این قدر حرف نزنید، خودم الغده (عصبانی‌ام).

این واژه به صورت «آلوغده» (aloydeh)، «آروغده» (aroydeh) و «الغده» (alaydeh) در فرهنگ‌ها در همین معنی گویش‌های فلغر، به معنی جنگاور تفسیر شده است. از جمله، مؤلف برهان قاطع آن را به صورت «آلوغده» و «آروغده» به معنی غضبناک، خشمگین، قهرآلود و جنگاور آورده؛ در فرهنگ زبان تاجیکی به صورت «آلوغده» به معنی قهرآلود و خشمگین، نیز جَنگَره (پرخاشگر) آمده، و مؤلف فرهنگ دارا به صورت «الغده» به معنی خشمگین، غضبناک، عصبانی، ناراحت و نگران شرح داده. صورت «الغده» این واژه در «لغت گویش‌های بخارا»، «نمود بی‌ترتیب و به هم آمیخته چیزی؛ غیر خوش آب و رنگ، چَلَمَک» (čalmak) و در فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی، «درهم و برهم، آمیخته، بی‌ترتیب؛ سیاه سفید، خال خال» آمده است که این معانی با معنی در زبان کهن ارتباطی ندارند.

برای این واژه، فرهنگ زبان تاجیکی و فرهنگ دارا شاهد آورده‌اند. «آلوغده» و «الغده» در گویش‌های مستچاه (Mastčah) و پنجیکت (Panjekat) نیز به معنی غضبناک، قهرآلود و خشمگین، رایج است.

آسوخته (asoxteh) به معنی هیزم نیم سوخته: های تگِ دیگه بیرون کش، تگِ دیگ نسوزد؛ آسوختیش هیزم نیم سوخته‌دیه (آسوخته‌های ته دیگ را بیرون بگیر تا ته دیگ نسوزد، آسوخته هیزم نیم سوخته است دیگه).

این واژه به همین معنی رایج در گویش‌های فلغر به صورت «آسوغده» در لغت فرس، برهان قاطع، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی و به صورت‌های «آسوغده» و «آسوخته» در «فرهنگ دارا» آمده است. در این فرهنگ ضمن شرح این واژه از شاعر هم عصر رودکی - معروفی بلخی - و در فرهنگ دارا از نویسنده معاصر تاجیک، ساریان شاهد آورده شده است.

کلمه «آسوخته» در گفتار ساکنان دیه ناحیه سنگستان در ترکیب «آسوخته لب تُنور» به معنی خدمتکار، یاری‌رسان نیز استفاده می‌شود: در طویشون آسوخت لب تُنورشون بودم، ده طویی مایون دستشونه ده آب خُنگ نزدین (در عروسیشان هیزم نیم سوخته کنار تنور بودم (کنایه از تلاش و کوشش کردن در کاری) در عروسی و خرسندی ما دست به آب سرد نزدند (کنایه از کمک و یاری نکردن). واژه مورد نظر به شکل «آسوخته» (osoxteh) به همین معنی در گویش‌های رایج فلغر در گویش‌های تاجیکان ناحیه کتاب جمهوری ازبکستان، لهجه‌های پنجیکت، لهجه‌های مستچاه و بعضی از لهجه‌های دیگر زبان تاجیکی نیز کاربرد دارد.

کلخچ (kalaxč) به معنی خشکی روی زخم؛ چرک شخ شده (منجمد شده): یریش کلخچ بستس اکن نغز می‌شد؛ کلخچای دسشده دیده دلم بی حضور کرد، ابقاته آخرده تونیستم (زخمش کلخچ بسته، حالا خوب می‌شود: کلخچ‌های دستش را دیدم و حالم به هم خورد، نتوانستم غذا بخورم).

۱. طوی واژه ترکی به معنی عروسی یا پیوگانی و یا هر شادی دیگر.

۲. "آبقات" شکل تحریف شده "آقوات"، جمع قوت به معنی غذا و خوراک.

مؤلف «لغت فُرس» واژه مذکور را به همین شکل معمول در گویش‌های فلغر «چرکی یا شوخی که در دست و اندام بود» تفسیر نموده و از عماره مروزی بیت زیرین را شاهد آورده است:

گنده و بی قیمت و دون و حقیر

ریش پُر از گ. . و همه تن کَلنج (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۲۳).

در لغت نیم تفصیلی تاجیکی برای زبان ادبی تاجیک، فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی و فرهنگ دارا، لغت مختصر لهجه های بخارا، این واژه در شکل «کَرخَش» (karaxš) علاوه بر معنی‌هایی که در بالا آوردیم، به معنی‌های دیگر نیز تفسیر گردیده که در گویش‌های فلغر چندان معمول نمی‌باشند.

یارستن، یاردن (yaredan+yarestan) به معنی جرأت‌داشتن، یارای اجرای عملی را داشتن: نمی یاریستم گم که من تاجیک؛ ده پیشِ دادام نمی یارید گپ زند (نمی یاریستم بگویم من تاجیک هستم، در نزد دادایم (پدرم) نمی یارید حرف بزند).

این واژه به همین معنی در گویش‌های رایج ناحیه فلغر یا به معنی‌های نزدیک به آن در بیشتر فرهنگ‌های گذشته و معاصر ثبت گردیده است و شاعران بزرگی مانند رودکی، ابوالقاسم فردوسی، ناصر خسرو، فخرالدین گرگانی، کمال خجندی و ... آن را به کار برده‌اند:

نیارم بر کسی این راز بگشود،

مرا با خال هندوی تو بفنود (رودکی).

که یارد سخن گفتن از تو به بد،

بدی کردن از روی تو، کی سزد؟ (فردوسی)

یکی گفتش، که ای دانای کیهان،

که یارد کرد با تو مکر و دستان؟ (ابوشکور بلخی)

میان زاهد و زندان ز باده دریاهاست،

روان‌روان سوی ما آمدن کجا یارد؟ (کمال خجندی)

باید گفت که در گویش‌های فلغر دایره استفاده این واژه، نسبت به واژگان دیگر که از زبان ادبی کهن در گفتار ساکنان این منطقه کشور به میراث مانده اند، وسیع‌تر است.

تحلیل و نتیجه

لازم به ذکر است که از واژه‌هایی که در بالا شرح دادیم، به جز دو واژه اول، همه واژه‌های دیگر به گفتار بیشتر ساکنان دیه‌های ناحیه فلغر خاص می‌باشند. دو واژه اول، یعنی واژه‌های کَوَت > کب و دَبَنکه > تَبَنگه، تنها به گفتار ساکنان دیه دَرَدَر (Dardar) خاص بوده و در گفتار ساکنان دیه‌های دیگر ناحیه کاربرد ندارند. برابر این واژه‌ها در گفتار ساکنان دیه‌های دیگر ناحیه، آرو و لگن یا تغاره است.

ذکر این مطلب مهم است که بیشتر کلمه‌های «کهن» موجود در ترکیب‌های گویش‌های فلغر در «لغت فرس» اسدی طوسی که در سده ۱۱ میلادی تألیف گردیده است، تفسیر یافته‌اند.

به تأکید زبان‌شناس ولادیمیر آلیکساندروویچ کاپرانوف (۱۹۶۴: ۱۴۹)، بیشتر مدخل‌هایی که در «لغت فرس» آمده‌اند، در همان دوره، گویشی بوده و خاص گویش‌های خراسان و ماوراءالنهر شرقی بوده است و برای فارسی‌زبانان آذربایجان و ایران غربی نامفهوم بوده است؛ بنابراین، اسدی طوسی آنها را در فرهنگ خود شرح داده است تا برای هر فارسی‌گو قابل فهم باشد.

از این روی، در میان کلمه‌های «کهن» ایرانی اصیل گویش‌های فلغر عنصرهایی دیده می‌شوند که خلاف زبان فارسی و گویش‌های آن، در بعضی گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، زبان دری و گویش‌های آن و زبان ادبیات دوره کهن کاربرد دارند. کلمه‌های هنگ (hang) به معنی «قوه، زور،

توان»، توردن (toredan) به معنی «ترسیدن، ترسیده گریختن، رمیدن» (لهجه های جنوبی زبان تاجیکی) و آسوغده (زبان دری و لهجه های آن) از همین قبیل کلمه ها می باشند.

در برابر واژه های ایرانی اصیلی که نمونه آنها را در بالا آوردیم، در گویش های فلغر شماری واژه های عربی نیز کاربرد دارند که اصلاً خاص زبان ادبی دوره کهن می باشند و چنین به نظر می رسد که در مرحله های نسبتاً نزدیک تر تاریخ تحول زبان فلغری وارد گویش ها شده اند. برای مثال واژه های تکلم (takallom) به معنی سخن، گپ، سخن گفتن، گپ زدن (در زبان ادبی: به همین معنا): دادام همیقه جنگ می کردن تکلم نمی کردیم؛ بی تکلم شستن شستن و خیستن رفتن (دادایم پدرم) این قدر دعوا می کردند ما حرف نمی زدیم، بی تکلم (بدون حرف، خاموش و ساکت) نشستند و نشستند و برخاستند و رفتند؛ مقدرات (moqaddarat) / (moqadderāt) به معنی سرنوشت، تقدیر (در زبان ادبی: به همین معنا): ده مقدراتت چه که باشد هویه می بین (در تقدیر یا سرنوشت هر چه باشد، همان را می بینی): سلوکت (solokat) به معنی طرز، طور، طریق (در زبان ادبی: راه رفتن؛ رفتار، روش؛ معامله؛ عادت؛ در تصوف: راه؛ طریقه، طرز زندگانی اهل تصوف، زندگی درویشانه و پرهیزگارانۀ صوفیان: نیظوم بایه ششش سلوکت ششت داداش (نشستن نظام بای، شبیه نشستن پدرش)؛ مغلوبه (maylobeh) شور و غوغا، داد و فریاد، مغل (در زبان ادبی: شدید، سخت (در باره جنگ): بیرونه بین مغلوب چیس (به بیرون نگاه کن شور و غوغاست)؛ تقیود (taqayyod) به معنی حرکت، سعی و کوشش، جدّ و جهد (در زبان ادبی: گرفتاری به قید چیزی، بستگی؛ وابستگی: تقید کردن به قید آوردن، به بند انداختن: تقیود درس تیارکنی اش نغز (کوشش درس خواندنش خوب است)؛ حمّال (hammal) به معنی خدمتگار (در زبان ادبی: برنده، باربردار، بارکش، باربر؛ مجازاً تحمل کننده، صبرکننده، بردبار: من تو به حمالم چه؟ (مگر من حمال تو هستم؟)؛ جوه (joh) > جوع (jo) به معنی بیماری که گرفتار آن

همیشه احساس گرسنگی می‌کند (در زبان ادبی: گرسنگی: غوره بسیار نخور که جوه می‌شی (غوره را زیاد نخور که بیمار می‌شوی).

این نکته را باید خاطر نشان کرد که گروه اول واژه‌های مورد بحث، منشأ ایرانی شرقی داشتند و در آثار دوره‌های اول تحول زبان تاجیکی استفاده داشتند مانند: واژه‌های الغده، استیخ، آسوخته. ویژگی‌های آوایی واژه‌های کلخچ، چخچ و دنبکه نیز از نسبتشان به دوره‌های نسبتاً دورتر تاریخ تحول زبان تاجیکی حکایت دارند.

همچنین، کلمه‌های به اصطلاح «کهن» در ترکیب واژگان گویش‌های بالا آب زرافشان، مخصوصاً گویش‌های فلغر جایگاه خاص داشته، از تأثیر متقابل گویش‌های مذکور با زبان ادبیات دوره کهن در دوره‌های گوناگون تاریخی گواهی می‌دهند.

منابع

اسدی طوسی (۲۰۱۵)، لغت فرس، خجند.

اسدی طوسی (۱۳۳۶)، لغت فرس، نسخه هرن، تهران.

برهان، محمدحسین (۱۹۹۳)، برهان قاطع، ج ۱، دوشنبه: ادیب.

برهان، محمدحسین (۲۰۰۴)، برهان قاطع، ج ۲، دوشنبه: ادیب.

غفاروف رزاق (۱۹۷۵)، «نویسنده و لهجه‌های زبان»، صدای شرق، ش ۵: ۱۱۳-۱۲۴.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، ج ۱۲، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، فرهنگ متوسط، دو جلد، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه

تهران.

دارا، نجات (۲۰۱۲)، فرهنگ دارا، دوشنبه.

- کاپرانوف، و. (۱۹۶۴)، لغت فُرس اسدی توسی و جایگاه آن در تاریخ زبان‌شناسی تاجیکی فارسی (به زبان روسی)، دوشنبه.
- محمودوف م. و بردی‌یف ب. (۱۹۸۹)، لغت مختصر گویش‌های بخارا، دوشنبه: دانش.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران.
- نوروف، امان (۱۹۹۰)، فرهنگ اشعار رودکی، دوشنبه.
- فرهنگ زبان تاجیکی (۱۹۶۹)، دو جلد، مسکو.
- فرهنگ مختصر شاهنامه (۱۹۹۲)، ابراهیم علی‌زاده، دوشنبه: ادیب.
- فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی (۲۰۰۸)، ج ۱، دوشنبه.
- جوره‌یف، غفار (۲۰۱۷)، سیستم لیکسیکه لهجوی زبان تاجیکی، دوشنبه.
- ایشان نیازوف، م. (۱۹۹۹)، قضیه‌ی واژه‌نامه‌نویسی و خریطه‌برداری خصوصیت‌های لهجو، دوشنبه: دانشگاه ملی تاجیکستان.